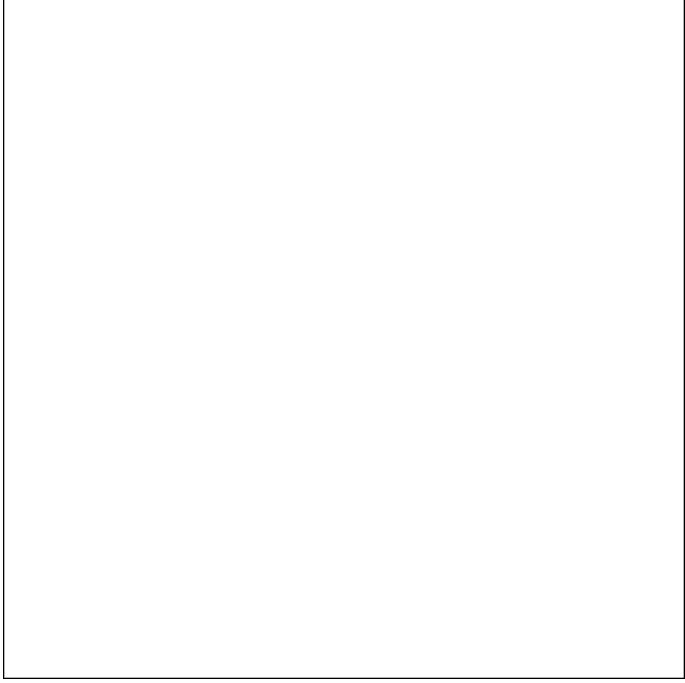


انيسوا ستارهى فونيل

Andiswa Soccer Star



✎ Eden Daniels

✉ Eden Daniels

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-e

Danesh Library)

|| 2

🗨️ / English / اردى



Global Storybooks

globalstorybooks.net

انيسوا ستارهى فونيل / Andiswa

Soccer Star

✎ Eden Daniels

✉ Eden Daniels

✎ Abdul Rahim Ahmad Parwani (Darakht-

e Danesh Library) (prs)



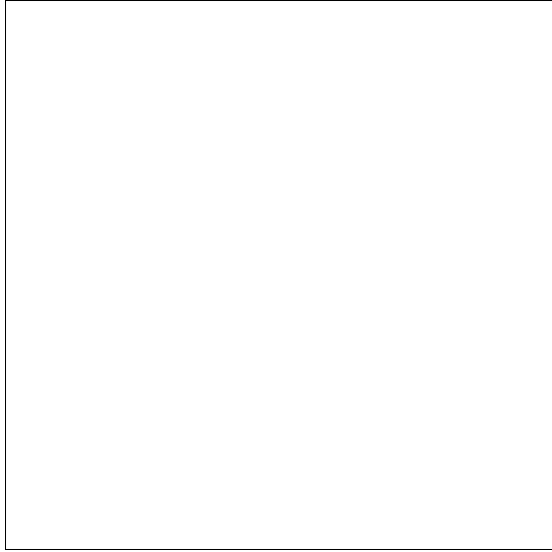
This work is licensed under a Creative Commons

[Attribution-NonCommercial 3.0 International](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0)

[License.](https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0)

<https://creativecommons.org/licenses/by-nc/3.0>





آندیسوا چند پسر را در حلال بازی فوتبال تماشا کرد. او آرزو داشت که بتواند آن‌ها را همراهی کند. او از مربی پرسید که آیا می‌تواند با آن‌ها تمرین کند.

...

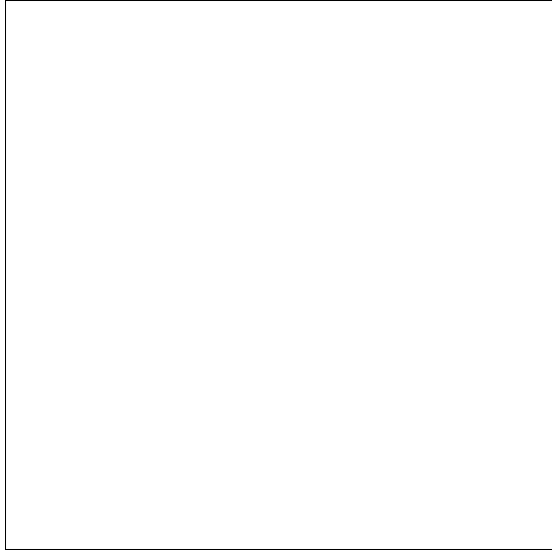
Andiswa watched the boys play soccer.
She wished that she could join them.
She asked the coach if she can practise
with them.

The coach put his hands on his hips. "At this school, only boys are allowed to play soccer," he said.

...

مربی دستانش را روی کتفهاش گذاشت و گفت: "در این مدرسه فقط پسرها اجازه بازی دارند."

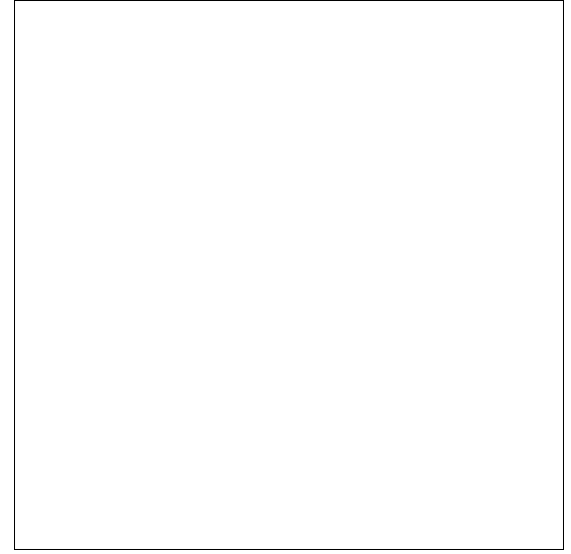




پسرها به او گفتند برو بسکتبال بازی کن. آن‌ها گفتند
بسکتبال برای دخترهاست و فوتبال برای پسرها.
اندیسوا آندوهگین شد.

...

The boys told her to go play netball.
They said that netball is for girls and
soccer is for boys. Andiswa was upset.



تملاشایان بسیار هیجان زده شدند. از آن زمان به بعد،
دخترها هم اجازه‌ی بازی فوتبال در مکتب را پیدا
کردند.

...

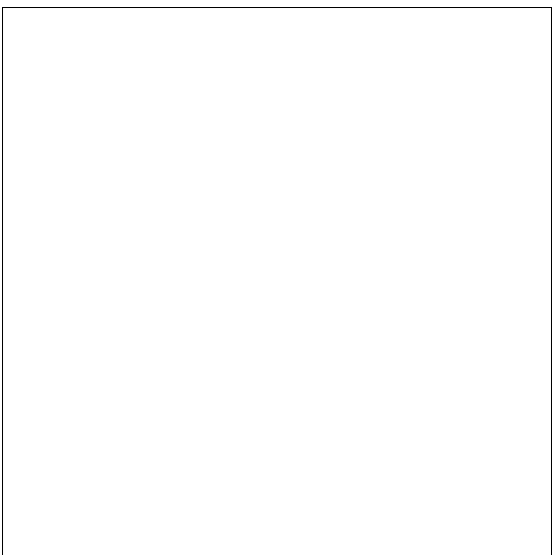
The crowd went wild with joy. Since that
day, girls were also allowed to play
soccer at the school.

During the second half of the match one of the boys passed the ball to Andiswa. She moved very fast towards the goal post. She kicked the ball hard and scored a goal.

...

توپ گل شد.

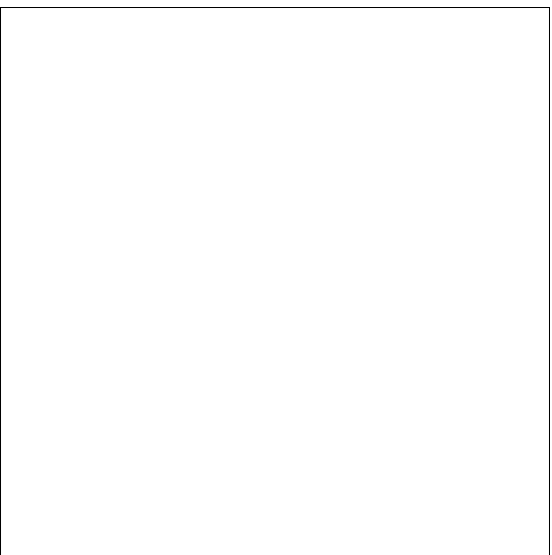
در جریان نیمه ی از پسرها توپ را به آندیسوا پاس داد. آندیسوا با سرعت خیلی زیاد به سمت دروازه حرکت کرد. او محکم به توپ ضربه زد و



The next day, the school had a big soccer match. The coach was worried because his best player was sick and could not play.

...

روزی بعد، آن مدرسه یک مسابقه ی فوتبال داشت. مربی نگران بود چون بهترین بازیکنش مریض بود و نمی توانست بازی کند.

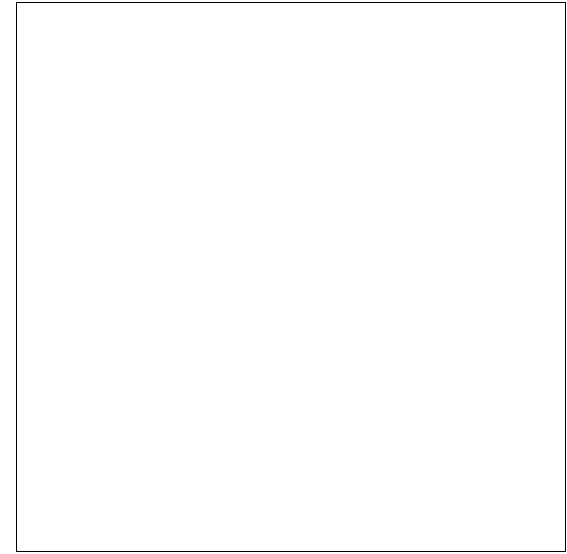




آندیسوا به سَمَتِ مُرَبِّی دَوید و اِلْتِمَاسِ گِردِ کِه به او
اِجازه یِ بازی بَدَهَد. مُرَبِّی مُطمینِ نَبود کِه چه کاری
اَنجام بَدَهَد. بَسِپَسِ تَصْمیمِ گِرفت کِه آندیسوا می تَوَاند
تیم را هَمراهی کُند.

...

Andiswa ran to the coach and begged
him to let her to play. The coach was
not sure what to do. Then he decided
that Andiswa could join the team.



بازی سَخْتی بود. هیچکس تا نیمه یِ بازی گُل نَزده بود

...

The game was tough. Nobody had
scored a goal by half time.